

دام عاشقانه مرد متأهل برای دختر جوان

16 آبان 1404

زن جوانی با مراجعه به کلانتری از شرایط دردناکی گفت که در آن گرفتار شده بود و از پلیس برای رهایی کمک خواست.

زن جوان با مراجعه به کلانتری شهرک فراجای مشهد به کارشناس اجتماعی این مرکز گفت: بعد از آنکه مادرم ماجرای زن صیغه‌ای پدرم را فهمید، بلافاصله تقاضای طلاق داد و از او جدا شد. من هم که کودکی خردسال بودم نزد مادرم ماندم.

او در یک شرکت خصوصی کار می‌کرد تا هزینه‌های زندگی را بپردازد. در این شرایط من دیگر نتوانستم ادامه تحصیل بدهم و زمانی که ۱۷ ساله بودم در یک شرکت تولیدی مشغول کار شدم و برای خودم گوشی هوشمند خریدم.

در همین روزها بود که با پسرجوانی در فضای مجازی آشنا شدم و با حرف‌های عاشقانه او روابط ما خیلی نزدیک شد تا اینکه به بهانه ازدواج فریبم داد و... . زمانی فهمیدم آن پسر جوان متأهل است و حتی یک فرزند هم دارد که دیگر در روابط احساسی و عاطفی آینده‌ام را تباه کرده بودم.

در این وضعیت او برای حفظ آبروی خودش و با رضایت مادرم مرا به عقد موقت خودش درآورد، ولی طولی نکشید که به دلیل روابط نامشروع به زندان افتاد و من هم به ناچار از او جدا شدم. همسرش نیز وقتی متوجه رفتارهای ناشایست شوهرش شد، از او طلاق گرفت.

من که نزد مادرم بازگشته بودم و نمی‌توانستم حرف و حدیث‌های دیگران را تحمل کنم، خانه‌ای مستقل اجاره کردم و متأسفانه دوباره فریب شیادان فضای مجازی را خوردم و با مرد دیگری آشنا شدم که با داشتن ۳ فرزند، همسرش را طلاق داده بود.

زمانی که من به عقد موقت آن مرد درآمدم، همسرش پشیمان شد و به زندگی مشترکش بازگشت. این در حالی بود که حالا من صاحب یک دختر از او شده بودم. با وجود این، دوباره اختلافات آنها شدت گرفت و مهریه‌اش را به اجرا گذاشت و وقتی همسرم به زندان افتاد، باز هم تنها شدم و چون هیچ سرپناهی نداشتم من هم تقاضای طلاق دادم و دخترم را به مادر بزرگم سپردم تا خودم بتوانم سر کار بروم.



در یکی از سایت‌های واسطه‌گر مرد جوانی برای نگهداری پسر ۵ ساله‌اش آگهی یک پرستار جوان داده بود. بعد از گفتگوی کوتاه با آن مرد جوان و برای مراقبت از پسرش به منزل آنها در غرب مشهد رفتم. یک هفته بعد او از من خواست دخترم را هم به منزل او ببرم که با پسرش بازی کند. من هم فرزندم را به خانه‌اش بردم.

چند روز بعد پدر آن جوان نزد من آمد و پیشنهاد کرد برای آنکه به راحتی به منزل پسر جوانش رفت و آمد کنم و نوه‌اش به من عادت کند، به عقد موقت پسرش درآیم و همان‌جا زندگی کنم. من هم پذیرفتم. ولی خیلی زود رفتارهای آن مرد جوان هم تغییر کرد. او دچار بیماری اختلال سوءظن بود و مدام مرا با همین بهانه کتک می‌زد و آزار می‌داد، به طوری که همه روزهای زندگیم سیاه شده بود و همواره در خانه حبس بودم.

دیگر نتوانستم این وضعیت را تحمل کنم و در یک فرصت مناسب از خانه فرار کردم و با پیشنهاد یکی از دوستانم به کلانتری آمدم تا راهکاری برای رهایی از این شرایط بیابم. با صدور دستوری ویژه از سوی سرهنگ آرش ایرانمنش رئیس کلانتری شهرک فراجای مشهد بررسی‌های روان‌شناختی و اقدامات قانونی درباره ادعاهای این زن جوان توسط مشاوران زبده در دایره مددکاری اجتماعی آغاز شد.